



یادداشت سردبیر

بعضی‌ها عشقشان غذاست و بعضی‌ها لباس‌هایشان و بعضی‌ها درس و بعضی‌ها هم... آن وقت عشقت به هرچه باشد، خب حتماً «اول مهرش» تبریک دارد؛ جشن هم دارد... مثل همان ذوقی که در ورودی «کافی شاپ» داری؛ البته برای آن‌هایی که عشقشان خوراکی است و مهرشان خرج همان است.

انگار آدم‌ها اندازه دارند و حد و حدودی که خودشان آن را تعیین می‌کنند که عادتشان چه باشد و عشقشان به کجا ختم شود؛ شاید چون درس از جنس قلم است و قلم‌آغاز راه آدمیت، و مهری که خدادوستدارش است.

آن روی فیلسوف «رشد جوانی‌ام» به تکاپو افتاده است که تبریک بگوید «اول مهر» را به خاطر همین این همه آسمان و ریسمان می‌بافد.

خیلی هم خوب، چشم قربان، با فلاسفه که در نمی‌افتند، فقط هنوز روشن نشدم که مهم کجاست که به اول و آخرش برسم! اما در موردش فکر می‌کنم. قول می‌دهم آن روی «متفکر جوانی‌ام» را فعال کنم.

فعلاً این را داشته باش تا بعد: «اول مهرت مبارک جوانم!» الهام‌مقیسه

مگر اول مهر هم تبریک گفتن دارد؟

همین چند خطی را که می‌خوانید کلی برایش خون دل خوردم. چند بار نوشتم و خط زدم، مچاله و پاره کردم، هی می‌گویند: «تبریک ندارد!»

مثلاً اول مهر است و باید سخن سردبیر مثل راهروی مدرسه که بوی نویی می‌دهد، نونوار باشد.

صبح کله سحر بیدار شویم، شال و کلاه کنیم، و صبحانه خورده و نخورده راه بیفتیم برویم مدرسه! آن هم نه یک روز نه دو روز هشت ماهه! تبریک گفتن دارد؟!

یاد آقا امیرمهدی می‌افتم، همان روز اول مدرسه که خبرنگار خوش حال سراغش رفت و پرسید: «چه حسی داری از اینکه آمدی به مدرسه؟»

او هم بی‌معطلی گفت: «احساس خاصی ندارم. باید هر روز صبح ساعت شش بیدار شوم و بروم به مدرسه، چه احساس خوش حالی باید داشته باشم؟»

تازه قسمت جذاب‌تر ماجرای امیرمهدی اینجاست که الان دانشجو هم هست؛ حتی بدون خوش حالی روز «اول مهر!»

آن روی شیطان «رشد جوانی‌ام» می‌گوید همین‌طور کل‌کل کنم تا حرفمان به کرسی بنشیند، اما آن روی متین و باوقار می‌گوید: «خب یک تبریک بگو و خیال خود را راحت کن و این همه دردسر نکش!» اما خب الان متانت نمی‌آید.

اصلاً چرا اولین ماه پاییز را گفتند: «مهر؟» مثلاً خرداد می‌گذاشتند. آن وقت می‌گفتند: اول خردادتان مبارک!

چه اول مهر را تبریک بگویید و چه نگوید، خوش حال باشیم یا نباشیم، مهر که تغییر نمی‌کند. اول و آخرش یکی است. هر روز یک کار تکراری. هی برو مدرسه هی بیا، هی درس بخوان و هی... تکرار...

تکرار و تکرار و به این فکر می‌کنم که: «تکرار مثل بالا رفتن از پله‌ها، مثل شستن دست‌ها قبل از غذا، مثل مسواک زدن، مثل خوابیدن و بیدار شدن، مثل غذا خوردن و سیر شدن، مثل هر روز تماس گرفتن با...»

تکراری‌هایی که عادت‌مان شده‌اند و حتی گاهی عادت‌هایی که عاشقشان هستیم و «مهری» که خرج آن عشق می‌کنیم.

دوستان جوان ما که در این شماره به مجله کمک کردند



محل عکس شما در شماره‌های بعدی

طه زین‌الدینی

عرفان مهری

محمد قناعتی

گنج گران بها



همراه با استاد علی صفائی

جوان باید اهل فکر باشد،

اهل تحلیل باشد،

این جوان قابل اعتماد است،

قابل اتکاست.

اصلاً این جوان دوست داشتنی است.

این جوان را باید فرمانده میدان‌های بزرگ دانست؛

میدان علمی، ورزشی، نظامی و...

طراحی صفحه ۴۸ را خوب ببین. دقت نیاز دارد.

کمی تمرکز و شاید خیلی خیلی زیاد تفکر

آثار خود را به صورت صوتی، تصویری، متنی و هر

جور که راحتی، برایمان بفرستید

به نظر تان تصویر چه به ما می‌گوید؟

تحلیل تصویر | عکاسی | نقاشی | رنگ آمیزی |

داستان نویسی |

شعر | خط | تصویرسازی | ساخت پویانمایی و...